

آغاز ولایت فقیه، آن‌جا یک تعابیری امام دارند که الآن شاید اصلاً نشود همه آن تعابیر را گفت، یعنی آن قدر تند هست، ولی من آن مقداری را که می‌توان گفت می‌خواهم خیلی تلطیف‌شده اشاره کنم؛ آن‌جا اصل بحث‌شان این است که چرا ما به این حال و روز افتادیم؟ چرا امت اسلامی به این حال و روز افتاده که هر قدرتی از راه می‌رسد در سرش می‌زند و گرفتار استبداد هست، گرفتار استعمار هست و مثلاً بر ملت ایران کاپیتولاسیون تحمیل می‌شود، خود امام تبعید شده، چون این بحث‌ها را در بهمن سال ۱۳۴۸ داشت. آن‌جا امام می‌فرمایند: این دلایلی دارد، اقداماتی را خود استعمارگران انجام دادند در سی‌صدسال اخیر، صهیونیست‌ها و یهود اقداماتی از صدر اسلام تا امروز علیه اسلام انجام داده‌اند، بعد می‌گوید یک اشکال هم در حوزه‌های علمیه است؛ اشکالی که می‌گوید در حوزه‌های علمیه هست، این است که اسلام را ناقص معرفی می‌کنند و حوزه‌ها باید خودشان را اصلاح بکنند و اسلام را کامل معرفی بکنند و آن‌جا توضیحاتی هم داده‌اند که این به بخش اول مربوط می‌شود، یعنی من گفتم که یک بخش از تحول ممکن است این‌طوری باشد، یعنی یک نهادی که ما از آن انتظار داریم درونش تحول ایجاد شود یعنی اصلاً در مسیر نیست، می‌گوییم باید در مسیر قرار بگیرد. اصلاً وارد مسیر نشده

استاد: به‌نظر می‌رسد بحث تحول را از دو منظر می‌توانیم بررسی کنیم، بدین معنا که یک‌بار بگوییم یک شخص یا نهاد یا سازمان باید متحول شود، این وضعیت یعنی اصلاً در مسیر نیست و باید برگردد به مسیر اصلی. یک صورت می‌تواند این باشد، صورت دیگر می‌تواند این باشد که بگوییم در مسیر هست ولی حرکت و شتابش رضایت‌بخش نیست لذا وقتی می‌گوییم تحول پیدا کند یعنی این که به حرکت خودش متناسب با اهدافی که دارد و انتظاراتی که از آن هست، شتاب بدهد. در مورد حوزه هر دو مورد صدق می‌کند، یعنی مثلاً اگر ما برگردیم به سال‌های قبل از انقلاب که این بحث شد، یعنی بحث تحول، مرتبط با انقلاب هست و انتظاراتی که انقلاب از حوزه دارد. نهاد برآمده از انقلاب، یعنی جمهوری اسلامی از حوزه دارد یا تعبیر خیلی دقیق‌تر رهبری از حوزه دارد. وقتی ما برمی‌گردیم به قبل از انقلاب می‌بینیم آن مسیری که امام در آن قرار داشت، مسیر طبیعی حوزه نبود بلکه این امام بود که یک مسیر را باز کرد، یک تحلیلی از اوضاع و احوال ایران و منطقه و دنیا داشت، یک تحلیلی از دین و رسالتی که دین بر عهده دارد، داشت و براساس آن فهم و برداشت و تحلیل اجتهادی خودش وارد عمل شد اما در خود نوشته‌ها و سخنرانی‌های امام داریم که همان زمان حوزه را نقد کردند؛ مثلاً در

سویه‌های راهبردی تحول حوزه



در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین نجف لک‌زایی،

رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



حوزه: مسئله تحول حوزه از نگاه شما چیست؟ و اشکال تحول را که همیشه در میان نخبگان بحث هست، آیا دائم انتقادی می‌باشد، که این تحول مسیر خوبی را پیش نمی‌برد یا نه، مشکل از کجاست؟

است. اصلاً یک بخش‌هایی از اسلام را حوزه معرفی نمی‌کرده قبل از انقلاب، جزء رسالت‌های خودش نمی‌دیده، البته درباره این که چرا معرفی نمی‌کرده تحلیل‌های مختلفی هست، یعنی ممکن است شرایط سیاسی و فشارها و اختناق‌ها باعث شده که این‌ها مطرح نکنند یا کمبود امکانات باعث شده مطرح نکنند یا هر دلیل دیگری به‌هرحال می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد، ولی به‌هرحال امام نظرش این است. وقتی انقلاب می‌شود و جمهوری اسلامی تأسیس می‌شود، طبیعتش این است که امام از حوزه بخواهد که شما اسلام را کامل معرفی بکنید چون ما الآن یک نظام اسلامی تأسیس کردیم و نمی‌شود که نظامات این‌جا ناقص اجرا شود. شما وقتی می‌توانید بگویید ما داریم به یک سیستمی عمل می‌کنیم، یک سیستمی را پیاده می‌کنیم که اول آن سیستم را کامل داشته باشید، مثلاً اگر یک اتومبیل ناقصی داشته باشید که باتری نداشته باشد یا یک چیز کوچک و قیمتی دیگر هم نداشته باشد؛ ما در منطق می‌گوییم که نتیجه تابع اخص مقدمات است دیگر وقتی این سوخت مثلاً این را ندارد. حالا شما ممکن است هزینه سنگینی هم داده باشید تا این را تهیه کنید ولی خب ناقص است، وقتی ناقص است دیگر آن نتیجه را ندارد، اصلاً نمی‌توانید از آن استفاده بکنید. شما

اسلام را می‌خواهید که پیدا بکنید اما مثلاً بعضی نظامات را نمی‌دانید چیست؛ مثلاً نظام اقتصادی‌اش را ارائه نکردید یا اصلاً نمی‌خواهید ارائه بکنید. نظام تربیتی‌اش را ارائه نکردید یا نمی‌خواهید ارائه بکنید، به‌هرحال می‌تواند ادله مختلفی داشته باشد پس این بخش اول.

بخش دوم چطور؟ این که همان بخش‌هایی هم که ما حرکت می‌کنیم، مثلاً حوزه در مسیر فقه حرکت می‌کند، خوب آیا در مسیر فقه که حرکت می‌کرده و می‌کند، رشدش مناسب با تحولاتی که پیش آمده و انتظاراتی که ازش هست در شرایط جدید، دارد صورت می‌گیرد یا نه؟ مثلاً مباحث مربوط به فقه انتخابات، فقه امنیت، فقه رسانه، فقه پیشرفت و فقه دیگر عرصه‌ها را که تعدادشان زیاد است، توانسته به‌روز کند، توانسته ارائه کند؟ و آیا الآن می‌تواند عرصه نظم حقوقی و قانونی کشور را پشتیبانی بکند، فقهای توان‌مندی تربیت کرده که بگویند شما هرچه سؤال دارید از این فقها پرسید؟ مثلاً بیشترین درس‌های خارج ما در حوزه اقتصاد است. فقه مکاسب است، فقه متأجر است، فقه بیع است، فقه شرکت و امثال این‌هاست ولی الآن بیشترین مشکلات ما، مشکلات اقتصادی و نظام بانک‌داری ما هست، آنچه که از آن به‌عنوان ربا یاد می‌شود و امثال این‌ها.

پس در مورد حوزه از هر دو معنای تحول می‌توانیم صحبت کنیم. یک معنای سومی هم می‌شود برای تحول گفت که البته با آن معنای اول و دوم قابل جمع است ولی گاهی اوقات خودش به‌نظر می‌رسد یک موضوعیتی پیدا می‌کند و آن این است که، وقتی از تحول صحبت می‌کنیم، قطع نظر از این که یک نهاد الآن در مسیر هست، کند حرکت می‌کند یا اصلاً خارج از مسیر است، می‌گوییم بیا خودت را متناسب با اهدافی که برای تو تعریف شده مورد بازخوانی قرار بده، مثلاً در مورد حوزه این‌طور می‌شود. حوزه باید قطع نظر از وضع کنونی خودش با یک رویکرد آینده‌پژوهانه بنگردد که الآن چه رسالتی دارد و چه اهدافی را باید تعقیب کند، دنبال تحقق چه آرمان‌ها و اهدافی باشد یعنی وضع مطلوبی را برای خودش ترسیم کند و آن وضع مطلوب این است، حوزه باید ناظر به تحقق این اهداف برنامه‌ریزی کند. وقتی وضع مطلوب مشخص شد چون این وضع مطلوب آرمانی هست. در ساحت دوم بیاید بگویند که چه مقدار از این وضع مطلوب آرمانی را من با توجه به توانایی‌ها و امکاناتی که الآن دارم، مقدوراتی که دارم می‌توانم تحقق ببخشم؟ پس ممکن است از وضع مطلوب آرمانی به وضع مطلوب مقدر تنزل کند. وقتی به وضع مطلوب مقدر آمد اول باید مشخص کند که فاصله وضع

موجود با این وضع مطلوب از جهات مختلف چقدر است؟ این که می‌گوییم از جهات مختلف، به لحاظ شاخص‌ها، زمان و دیگر مسائلی که وجود دارد، بعد بیاید برنامه‌ریزی کند. این فاصله‌ها را نادیده نمی‌شود گرفت؛ یک وقت کسی می‌خواهد درخت گردویی بکارد و به گردو برسد، یک وقت کسی می‌خواهد آفتاب‌گردان بکارد و به محصول برسد، باید برای هر کدام از این‌ها زمانی مناسب با آن محصول در نظر بگیرد. یک وقت حوزه می‌خواهد در جوانب مختلف نظریه‌پرداز تربیت کند، یک وقت می‌خواهد امام جمعه یا مدرس یا معلم یا استاد یا مبلغ تربیت کند، یک زمانی را در نظر می‌گیرد، برنامه‌ریزی‌هایی می‌کند، دیگر وارد این فاز می‌شود و همه می‌دانند که بله، الآن حوزه این‌طوری برای خودش این اهداف را تعریف کرده و دارد به این سمت می‌رود.

حوزه: اگر درک من درست باشد شما یک بحث تقریباً راهبردی را مطرح کردید که در ابتدا حوزه مبتنی بر پرسش زمانه یک پاسخ‌هایی را ارائه بدهد الآن رسیدید به جایی که دیگر صحبت از پرسش زمانه نیست، صحبت از هدایت و مدیریت و اداره به اصطلاح جوامع است؛ یعنی وقتی می‌گویند نگاه آینده‌پژوهانه دیگر پرسشی هنوز مطرح نشده است، شمایی که دارید برای آینده پرسش طراحی می‌کنید، یعنی در واقع دیگر از پرسش زمانه هم دارد

عبور می‌کند و مسئله هدایت و رهبری می‌شود. به قول شما نه فقط پرسش زمانه باید پاسخ داده شود بلکه آماده حتی هدایت و رهبری برای آینده هم باشیم یعنی ما پرسش‌ها را به جامعه بدهیم، خودمان سؤال درست کنیم، یعنی حوزه سؤال و پرسش را مطرح کند نه منتظر شود از او سؤال شود. این مسیر را تاکنون چطوری ارزیابی می‌کنید. و به‌طور طبیعی فعالیت‌هایی انجام شده، ولی به‌نظر می‌آید از ادبیاتی که موجود است، از نقدهایی که موجود است هنوز هم این انتظارات پاسخ داده نشده است. **استاد:** فرمایش شما درست است. ببینید ما در واقع در حوزه مباحث راهبردی از دو تا الگو می‌توانیم استفاده کنیم؛ یک الگو، الگوی استقرایی است، همان مسئله محور و الگوی طبیب محور است، یعنی این که شما نگاه کنید که در فضای عینی با چه مسائلی درگیر هستید، بعد بیایید این‌ها را اولویت‌بندی کنید، بالآخره به راه حلی برسید، یعنی ما از معاینه مریض شروع کنیم به درمان برسیم منتها لازمه اش این است که باز هم یک تصویری از وضع سلامت داشته باشیم یعنی اگر پزشکی درجه فشار خون یک بیمار را می‌گیرد باید بفهمد که الان درجه خون فشار مطلوب چند است، الان فرد وضعش چیست، یعنی بالآخره فشار این بالاتر از آن وضعیتی است که باید باشد، پایین‌تر

است؟ به‌رحال دارویش متفاوت است. این یک مدل است. یک مدل، مدل قیاسی است؛ یعنی ما بیاییم مثلاً از اول که وارد بحث می‌شویم اول وضع مطلوب را برای خودمان ترسیم کنیم، بعد وضع مطلوب را ترسیم کردیم، از آن جا پل به وضع موجود بزنیم. بیاییم بگوییم الان وضع موجود ما چیست؟ این به اصطلاح تأثیرش چیست و چه فرقی دارد. چون به‌رحال ما در الگوی دوم هم دوباره باید بیاییم به وضع موجود برسیم که تأثیرش فقط در این هست که این دومی یک کم سرعتش بیشتر از اولی است. در اولی که گروه‌های راهبردی وارد می‌شوند خیلی وقت‌ها دیگر همان جا می‌مانند یعنی می‌روند اوضاع موجود را رصد کنند. بعد این‌ها مدام دارند رصد می‌کنند. هر رصدی که می‌کنند بلافاصله می‌بینند کهنه شد دوباره باید چون پدیده‌ها در حال تغییر و در حال حرکت هستند. این از رصد اصلاً می‌بینید که خودش گرفتار رصد شده، رصد شده شده. اصلاً این را وضعیت رصدی با خودش می‌برد. خیلی وقت‌ها هم اصلاً دچار ترس می‌شوند. می‌گوید آقا اصلاً اوضاع آن قدر خراب است که اصلاً به درمان نباید فکر کرد یا اصلاً نمی‌شود فکر کرد، مأیوس می‌شوند، گرفتار یأس می‌شوند. اما این مسیر دوم که بیایند حالت قیاسی بدهند به پدیده و بگویند که ما اصلاً چطوری باید باشیم آن وضع

آرمانی‌مان را معلوم کنیم، وقتی به این فکر می‌کنند دچار نشاط می‌شوند، هم امیدشان تقویت می‌شوند هم این که به راه حل رسیدند. اما الآن می‌خواهد این را پیدا کند و باید دید اوضاع و احوال و مکان و هرشرایطی که هستیم بشناسیم ببینیم الآن آن جا وضعمان چیست؟ ممکن است از یک شهر به شهر دیگر حتی تفاوت داشته باشد. این جا اتفاقی که می‌افتد این است که فقط شما اولیت‌هایتان می‌تواند جابه‌جا شود، و الا خود آن وضع آرمانی که معلوم است، مثل پزشکی که رفته تحصیل کرده، می‌داند که وضع انسان سالم چگونه است، حالا با این بیماری که مواجه شد فهمید؛ بله، این چشمش مشکل دارد؛ گوشش مشکل دارد، قلبش مشکل دارد، با توجه به نوع این مشکلی که این افراد دارد ولو پزشک عمومی باشد، نمی‌تواند درمانش کند. ولی همین که درد را می‌فهمد می‌گوید تو باید بروی پیش متخصص قلب، دیگر از این جا به بعد کار او هست. الآن این وضع مطلوب را می‌خواهم بگویم که ایراد داریم؛ یعنی اگر از ما سؤال شود که مثلاً فرد تراز اسلامی چطور فردی است؟ خانواده تراز اسلامی چطور خانواده‌ای است؟ یک جامعه تراز اسلامی چطور جامعه‌ای است؟ الآن اقتصاد تراز اسلامی چطور اقتصادی است؟ اگر وضعیت اقتصادی چطوری

باشد شما می‌گویید که اسلامی هست. از یک تمدن اسلامی مثلاً چطوری است. فرق با یک تمدن غیراسلامی چطوری است؟ یعنی من می‌خواهم بگویم چون شاخص‌های سلامت در عرصه‌های مختلف دست ماست بعد که می‌آییم به وضع موجود نگاه می‌کنیم مثل یک کسی است که می‌گوید من یک پزشکم ولی وقتی با بیمار مواجه می‌شود نمی‌تواند بگوید که الان این بیمار هست یا نه؟ فشار خونش را می‌گیرد بعد می‌گوید الان این فشار خونش چطور بود؟ بالاست یا پایین است؟ می‌گوید نمی‌دانم. فشارش مثلاً این قدر است، ولی نمی‌داند که الان فشار مطلوب چقدر است؟

حوزه: مثل این که ما شاخص‌های آرمانی در رابطه با عدالت داریم، خیلی می‌گوییم که عدالت چیز خوبی است، ولی هنوز که هنوز است نمی‌دانیم عدالت باید چطوری در جامعه تحقق پیدا کند.

استاد: چون شاخص‌ها را نداریم. این یک امر فطری است. امام علیه السلام می‌گوید شما دزدها را هم ببینید، دزدها هم وقتی دزدی می‌کنند، بعد که دور هم جمع می‌شوند، می‌گویند به عدالت تقسیم کنید. این امر فطری عموم بشری است، یعنی همه انسان‌ها عدل را حسن می‌بینند، ظلم را قبیح می‌بینند و عدل چیز خیلی خوبی است. ما دنبال عدالت باید

باشیم، اما این که یک اقتصاد عادلانه، فرهنگ و سیاست عادلانه چیست، خانواده عادلانه چطور خانواده‌ای هست، آموزش و پژوهش عادلانه چیست؟ این‌ها را دیگر به اصطلاح شاخص‌بندی نکرده‌ایم. حوزه: و انتظار هم از حوزه این است که این کار بکنند؟

استاد: اگر حوزه به‌عنوان رسالت خودش می‌داند که یک جامعه تراز اسلامی را برای ما بگوید، یک فرد تراز را برای ما بگوید، مثلاً به ما بگوید که انسان مؤمن چطور انسانی است، چه ویژگی‌هایی دارد؟ جامعه ایمانی چطور جامعه‌ای است؟ حکومت اسلامی چطور حکومتی است؟ بالأخره بخش اسلام را که دیگر حتماً باید بگوید دیگر و یک مثلاً سیاست خارجی اسلامی چطور سیاست خارجی هست؟ یک امنیت اسلامی چطور امنیتی است؟ آیا امنیت اسلامی با امنیت غیراسلامی فرق دارد یا نه؟ آیا ما حزب اسلامی داریم مثلاً، اگر حزب می‌تواند اسلامی باشد حالا ویژگی‌هایش چیست؟ آیا حزب در تفکر اسلامی هم خانه قدرت است یا چیزی دیگری است. کسی که می‌آید حزب تشکیل می‌دهد دنبال تصاحب قدرت هست یا نه؟ اصلاً تعریف ما از قدرت چیست و همین‌طور صدها مسئله دیگر.

حوزه: ما می‌بینیم از سال هفتاد بحث‌هایی شروع می‌شود. گاهی اوقات

بحث‌ها ناظر به مسائل خاصی است. مثلاً یک دوره ای بحث آموزش در حوزه، خیلی داغ می‌شود یا مشکلاتی که در عرصه پژوهش و این‌ها هست. مطالب شما فراتر از این مباحث است. همین‌طور که فرمودید بیشتر شاید مسائل خاص را مطرح می‌کنند، شما یک گام فراتر از این می‌خواهید بگویید که در واقع حوزه چه مشکله‌ای دارد که بتواند تک‌تک این‌ها را حل بکند. این که الآن شما می‌فرمایید که ما مثلاً فرض بفرمایید که این وضع مطلوب را نشناختیم یا وضع مطلوب را نمی‌دانیم، این که وضع مطلوب را دانش کافی نداریم یا نوع نگاهمان متفاوت است؟

استاد: اصلاً این وضع مطلوب را به‌نظرم دو تا اتفاق افتاده است. یک اتفاق این است که ما با خلأ تفکر راهبری مواجه هستیم؛ وقتی یک نهادی با یک چنین خلأیی روبه‌رو هست، دچار یک سری گرفتاری‌ها می‌شود، یعنی آن تفکر راهبردی نیست ولی می‌خواهیم راهبردی عمل بکنیم. این‌جا در واقع گرفتار شبه راهبرد می‌شویم، دقیقاً یعنی چی؟ من یک کمی این را توضیح دهم. ببینید مثلاً می‌آییم می‌گوییم که آقا باید آموزش‌ها، پژوهش‌ها مسئله‌محور شود، اگر مسئله‌محور نباشد که خیلی بد است، ما الآن سؤالاتی هست، انتظاراتی

هست، باید این سؤالات را پاسخ دهید. بعد می‌آییم شروع می‌کنیم خیلی خوب آقا مسائل شما چیست؟ بعد یک‌دفعه یک لیست می‌آوریم، می‌گوییم که هفت‌صدتا مسئله داریم، این هفت‌صدتا مسئله را شروع کنیم حل کنیم. بعد ما ته جیبمان را نگاه می‌کنیم منابع انسانی مان را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این هفت‌صدتا مسئله را به‌عنوان مثال عرض می‌کنم، مثلاً به این‌ها سپرده‌ایم ولی این‌ها کلاً مثلاً هفتاد نوع‌اش را دست گرفته‌اند، ولی ۶۳۰ قسم آن مانده است. بعد از مثلاً چند سال می‌گوییم که بله، از آن هفتاد نوع مثلاً چهل گونه آن حل شد، مثلاً این نتایج را دارد، ببینید ما بیست تا رشته راه انداختیم، نمی‌دانم پنجاه تا گروه پژوهشی راه انداختیم از این‌طور حرف‌ها، بعد تازه متوجه می‌شویم که این‌ها اولویت ما نبوده است. تفکر راهبردی به شما می‌گوید که هفت‌صد مسئله نمی‌شود داشت، اصلاً معنا ندارد که ما هفت‌صد مسئله داشته باشیم. تفکر راهبردی می‌آید شما را اول با بقا درگیر می‌کند، یعنی چه؟ یعنی می‌گوید شما یک نهادهایی دارید، یک مسائلی دارید که این‌ها با هست و نیست شما مرتبط هست، این‌ها اولویت یک شما می‌شود. یعنی اگر شما به این‌ها نپردازید، اصلاً ممکن است دیگر نمایند. ببینید آن تعبیری که مقام معظم رهبری راجع به

حوزه و تحول حوزه داشت چه بود. یک تعبیر راهبردی بسیار عمیق بود. به این مضمون فرمودند «خودتان را متحول کنید، حوزه باید متحول شود». اگر خودتان را متحول نکنید یا کلاً از بین می‌روید، بعد فرمودند چون حوزه با مسئله دین سروکار دارد از بین نمی‌رود، چون دین یک نیاز حقیقی مردم است، منزوی می‌شوید. ماجرا چیست؟ ماجرا همین است. آن وقت این در تفکر راهبردی خیلی روشن شده، یعنی جزو موارد مورد اختلاف نیست، می‌گویند نهاد اقتصاد با بقای شما درگیر است. چطور نهاد اقتصاد با بقای شما درگیر است. چون بحث تأمین معیشت را برعهده دارد. چون اگر معیشت مردم دچار مشکل شود، غذای‌شان، مسکن‌شان، پوشاک‌شان، این‌ها که نیاز فیزیولوژیک است، اگر مردم دچار چنین مشکلاتی شوند، فوت می‌کنند و از این‌رو دیگر نوبت دین‌داری نمی‌رسد. یکی اقتصاد، یکی خانواده هست، خانواده اگر دچار مشکل شود، بقای نسل شما، تکثیر شما، جمعیت شما دچار مشکل می‌شود، یکی بهداشت است؛ بهداشت سلامت را برعهده دارد، یکی تعلیم و تربیت است، تعلیم و تربیت انتقال فرهنگ را برعهده دارد. یکی هم حکومت است، حکومت تأمین امنیت جامعه را برعهده دارد. ما که دینی هستیم و به این پنج نهاد دینی نگاه می‌کنیم می‌گوییم این بقا علاوه‌بر بعد دنیوی،

یک بعد اخروی هم دارد؛ یعنی شما در حکومت دنبال امنیت هستید این امنیت هم بعد دنیوی دارد و هم اخروی دارد. شما در بحث تکثیر جمعیت، بحث خانواده، بحث اخرویشان را هم دارید. بحث در معیشت، شما معیشت دنیا و آخرت را هم دارید. یعنی نمی‌خواهید که این در آخرت جهنم رزق و روزیش شود؛ می‌خواهید از نعمت‌های بهشتی بهره ببرد. شما در بحث سلامت به غیر از بحث سلامت جسمانی، سلامت روحانی را هم دارید، قلب سلیم هم باید داشته باشد و همین‌طور در بحث تعلیم و تربیت، این باید یک تعلیم و تربیت دینی هم داشته باشد. پس می‌شود پنج مسئله راهبردی کلان. حالا ما بیاییم بگوییم هفتصد مسئله داریم، هفتصد را رهايش کن، شما پنج تا اولویت راهبردی درجه یک دارید؟!

که همواره شما با این‌ها درگیر هستید، البته، این‌ها را وقتی نسبت به هم دیگر می‌سنجید، نسبت‌شان یکی نیست، مثلاً نهاد حکومت نسبت به آن چهارتا نهاد دیگر برتر است؛ چرا؟ برای این که امنیت خانوادگی، امنیت اقتصادی، امنیت بهداشتی و امنیت فرهنگی به دولت بر می‌گردد؛ این می‌تواند نهادی سکولار باشد وقتی که بدون دین اداره شود، بی‌توجه به دین اداره شود یا بگویند دین هم یک نهادی، که بعضی

از جامعه‌شناسان می‌گویند، دین هم یک نهادی است در کنار نهادهای دیگر، در عرض نهادهای دیگر، ما اصلاً کاری به آن نداریم، مسجد و مدرسه و کلیسا و هر چه که هست این هم هست، ولی ما که این‌طوری فکر نمی‌کنیم، ما می‌گوییم دین یک نهادی است در عرض نهادهای دیگر نیست، دین فرانهاده هست، یعنی شما حکومت را با دین استانداردسازی می‌کنید یا بدون دین. خانواده را طبق موازین و ارزش‌های دینی استانداردسازی می‌کنید یا بدون آن و همان‌طور اقتصاد را، بهداشت و تعلیم و تربیت را. خوب اتفاقاً تفکر دینی ما از اول این‌طوری بوده، شما به فقه مراجعه کنید، یک بخش فقه مربوط به نهاد بهداشت است، منتها این باید به روز شود، برای شما مسائل بهداشتی را بازگو می‌کند. یک بخش آن راجع به نهاد اقتصاد است، مکاسب، متاجر، بیع و ... منتهی این باید به روز شود. یعنی بیایید شرایط امروز را برای شما توضیح دهد. یک بخشش راجع به نهاد حکومت است، جهاد و حدود و و قصاص و امثال این‌ها. یک بخشش اصلاً راجع به تعلیم و تربیت است، راجع به فرهنگ است. شما در هر فقه بحث آموزش و تعلیم و تربیت افراد را دارید. مثلاً بچه به سن بلوغ می‌رسد می‌گویند که بر پدر واجب است که به این احکام دینی را آموزش بدهد؛ جزو حقوق فرزند بر والدین هست، این را

فقه ما تعریف می‌کند یا در همین فقه بخشی از ابواب مربوط به خانواده هست، نگاه و طلاق و ارث و میراث و ... یعنی این فقه را وقتی شما کالبدشکافی می‌کنید می‌بینید که فقه ما یک دانش کاملاً راهبردی است، ایراد به فقه، به ساختار فقه و جایگاه فقه نیست، اما این الآن باید، یعنی شما باید حامل تفکر راهبردی باشید و این فقه را این‌طوری ببینید و این را بیایید به روزش بکنید، یعنی شما باید مسئله خانواده را در شرایط کنونی پاسخ دهید، مسئله اقتصاد را در شرایط کنونی پاسخ دهید، پس این بخش اول، یعنی ما الآن گرفتار این مسئله هستیم که این قدر مسئله محوری و پاسخ‌گویی به مسائل زیاد شده است که دیگر ما منفعل شده‌ایم، اصلاً اولویت‌ها دیگر معلوم نیست چیست، یک دفعه مواجه می‌شویم، الآن من گفتم هفتصد تا ولی شما جایی می‌روید، طرف می‌گوید من یک میلیون سؤال پاسخ داده‌ام یا چند میلیون، حالا بالاخره بالاتر، شما می‌گویید خوب، شما به سؤالات سیاسی هم پاسخ می‌دهید؟ می‌گویند که نه ما به سؤالات سیاسی پاسخ نمی‌دهیم. پس شما به چه چیزی پاسخ می‌دهید؟ می‌گویند ما به هر سؤالی که غیرسیاسی باشد پاسخ می‌دهیم ولی اگر در مورد مباحث سیاسی افراد سؤال داشتند جواب نمی‌دهیم. خوب این‌طور می‌شود؟ این شما را یاد داستانی

می‌اندازد که می‌گویند طرف در کوچه دنبال آن چیزی که گم کرده بود می‌گشت بعد به او گفتند کجا گمش کردی؟ گفت در اتاق. گفتند چرا در کوچه دنبالش می‌گردی؟ گفت خوب اتاق خیلی تاریک است. چرا شما به سؤال سیاسی پاسخ نمی‌دهی؟ می‌گویند خیلی سخت است. ممکن است که پاسخ‌گوی ما درست جواب ندهد، می‌گوییم آقا باید اولویت شما همین سؤال سخت باشد یعنی شما بیینی اولویت‌هایت چیست. ما کلاً مثلاً پنج تا گروه می‌خواهیم در حوزه پاسخ به پرسش‌ها دارای اولویت باشد برای من. سؤالات مربوط به خانواده، مربوط به بهداشت، مربوط به اقتصاد، مربوط به تعلیم و تربیت و مربوط به حکومت. ببینید می‌شود رویکرد راهبردی. بعد اگر امکانات داشتید بیایید ساحت، حتی شاید امکانات شما به پنج تا نمی‌رسد، باز شما بیایید ببینید اولویت چیست؟ یعنی این تفکر راهبری این کار را می‌کند. پس یک مسئله این است که ما آن جایی که آمدم گفتیم که الآن می‌خواهیم تحول دیگر ایجاد کنیم آن قدر صورت مسئله‌ها را زیاد کردیم که تکثیر مسائل باعث شده است که از رویکرد راهبردی در بخش اولویت بندی دور بیفتیم و بعضاً در خیلی موارد حتی چیزهایی تبدیل شود به دستور کار که این‌ها جزو اولویت‌ها با رویکرد راهبردی نیست هر چند مسئله

هست، در مقام تمثیل عرض می‌کنم مثل یک بیماری می‌ماند که رفته پیش پزشک حالا قلبش هم مشکل دارد، مغزش هم مشکل دارد سرما هم خورده است، نمی‌داند دست و پایش هم درد می‌کند، حالا پزشک می‌آید و می‌گوید آن قلب و مغز را رها کن چون من بلد نیستم خیلی سخت و خیلی پرهزینه است، کارهای دشواری است، فعلاً ما این سرماخوردگی را باید درمان کنیم این پایش هم یک مقدار درد دارد ببینیم مشکلش چیست؟ این دستش هم مثل این که می‌گوید یک مقدار درد دارد و کوفته شده است ببینیم این هم مشکلش چیست؟ این‌ها را برایش درست کنیم، خوب این سخته می‌زند و فوت می‌کند، شما باید اول به مغز و قلبش رسیدگی کنی. یعنی آن ارکان رئیسی و اصلی را باید مورد توجه قرار بدهی.

مسئله دومی که اتفاق افتاده این است، که ما به نعمت وجود امام یک حوزه از مسائل برایمان مربوط حوزه‌ای بود حل شد. حوزه نظام رهبری، یعنی امام آمدند و بحث ولایت فقیه را مطرح فرمودند، گفتند که آقا این ولایت فقیه این‌طوری است، یعنی خیلی شفاف، خیلی روشن که ما همه شئون ولایت را که برای معصوم قائل بودیم در حوزه اداره جامعه برای فقیه جامع شرایط هم قائل هستیم. امام این کار بزرگ را انجام

داد بعد خودش هم انقلاب را رهبری کرد، انقلاب شد و این تحقق پیدا کرد. اتفاقی که الآن افتاده این است که هر جایی که چیزی می‌شود می‌گوییم، رهبری باید جواب بدهد. یعنی یک چیزی برای ما روشن شده همه تکالیف را متوجه آن جا می‌کنیم. مثلاً می‌رویم سراغ حجاب که الآن حجاب را باید چه کار کرد؟ بالأخره دولت باید وارد شود یا نشود؟ می‌گوییم که رهبری باید بگوید، هر چه رهبری فرمودند مورد تأیید ما هم هست. آقا شما باید به‌عنوان متولی امر دین این را کار کنید. یعنی بگویید یک دولت اسلامی وظایفش چیست؟ رهبری خودش می‌گوید شما بنشینید فقه حکومتی را کار کنید، می‌گوید ما یک مرحله داریم تا برسیم به اهداف اسلام و اهداف اسلام محقق شود، از مرحله انقلاب اسلامی عبور کردیم، مرحله نظام اسلامی را هم عبور کردیم یعنی همین بحث استقرار ولایت فقیه و رهبری و نظام اسلامی؛ الآن وارد بحث دولت اسلامی شدیم و بعد هم مرحله چهارم جامعه اسلامی و تا برسیم به تمدن اسلامی. حالا جامعه اسلامی چطور جامعه‌ای است؟ دولت اسلامی چطور دولتی است؟ ما اصلاً الآن باید نظریه دولت اسلامی ارائه بدهیم. نظریه جامعه اسلامی را ارائه دهیم. یک جامعه اسلامی آیا یک جامعه مثلاً مبتنی بر طبقه متوسط است؟ یک جامعه مثلاً

بورژوازی است؟ چطور جامعه‌ای است؟ مثلاً جامعه مدنی است؟ دیگران نظریه اجتماعی‌شان معلوم است. یعنی معلوم است از چطور جامعه‌ای طرفداری می‌کنند. می‌گویند جامعه ما، جامعه‌ای است که در آن مثلاً طبقه متوسط باید تقویت شود. طبقه پایین و بالا تعدادشان خیلی کم است، ولی محور جامعه باید بشود مثلاً طبقه متوسط یا جامعه مدنی بشود یا مثلاً هر نظریات فراوانی در بحث جوامع نمونه وجود دارد. حالا نظریه ما چیست؟ باز در مقام تمثیل عرض می‌کنم برای این که منظور خودم را بهتر بتوانم برسانم، نه برای فهم خواننده؛ این جا بیشتر من با تمثیل می‌خواهم منظور خودم را روشن‌تر کنم چون بحث خیلی مفصل است ما می‌خواهیم مختصر به آن اشاره کنیم. مثل این می‌ماند که یک پزشکی راجع به بدن بیمار یک مطلب را بلد است، مثلاً راجع به قلب، خوب تخصص دارد، حالا بیماری به او مراجع کند این یک طوری این را به قلب ربط بدهد بعد بگوید که تو باید قلبت را چکاب بدهی. ما باید قلبت را بررسی کنیم، خوب قلبت الحمدالله مشکلی ندارد تو دیگر برو، بابا این چشمش درد می‌کند، این گوشش مشکل دارد چه ربطی دارد؟ این دستانش مشکل دارد. ببینید این مسئله هم باعث چه چیزهایی شده، این الآن باعث شده که کل کارآمدی و ناکارآمدی و چالش‌هایی

که پیش روی ما هست، مدام دارد به جایی این که ما بگوییم این، مثلاً شما در حکومت امیرالمؤمنین می‌بینید، من خیلی این را مثال می‌زنم، امیرالمؤمنین معصوم بود ولی همان امیرالمؤمنینی که معصوم است فرماندارانش که معصوم نیستند، دلیلش این که خودشان شماتت کرده، خود ایشان بعضی‌ها را عزل کرده، پیغمبر خودش معصوم است اما در جنگ احد او پنجاه نفر را گذاشت روی کوه حنین، آقا این جا را حفاظت کنید، بعد آن‌ها حدود چهل نفرشان ول کردند و رفتند که برویم غنیمت جمع کنیم که بعد چیزی گیرمان نمی‌آید. دشمن از همان جا آمده و پیروزی تبدیل به شکست شد، این که به پیغمبر مربوط نیست؛ یعنی شما نمی‌گویید که رهبری پیغمبر ایراد داشته است؛ آن‌ها حرف گوش ندادند. ما الآن آمده‌ایم اقتصاد، فرهنگ، سیاست، ما استراتژیک فرهنگی باید داشته باشیم کسی به خودش نمی‌گیرد که، شما نظریه فرهنگی که ندارید، استراتژی فرهنگی هم ندارید، خوب همین‌طوری می‌شود، این هم مسئله دوم؛ لذا وقتی رهبری می‌گوید آقا تحول ایجاد کنید یعنی همه این‌ها را مدنظر قرار دهید، یعنی هم باید وضع مطلوب خودتان را ترسیم کنید؛ در ترسیم وضع مطلوب نباید خودتان را گرفتار وضع موجود بکنید. چون اصلاً این مخالف آن روحیه دینی است؛

روحیه دینی ببینید، شما انبیای الهی را ببینید چطور بودند؛ نبی می آید نقطه ثقل بحث خودش را توحید می گذارد، حالا براساس توحید می رود اولویت جامعه اش را پیدا می کند. مثلاً حضرت یوسف، دیده مشکل مردم اقتصادی است، کل طرح حضرت یوسف شده نجات اقتصادی و معیشتی مردم، البته مبتنی بر توحید. حضرت موسی با پیام توحید آمده ولی می بیند که مشکل مردم مشکل سیاسی است، طرحش شده نجات سیاسی مردم از دست فرعون، سلیمان اوضاع و احوال طوری دیگر بوده است، طرحش چیز دیگری شده است. غیرانبیا هم همین طور بوده اند، مثلاً ذوالقرنین در قرآن کریم، به سه تا منطقه رفت، در هر منطقه ای که رفت مسئله شان یک چیزی بود و ذوالقرنین در هر منطقه به عنوان یک عبد صالح خدا، آن مسئله را حل می کرد، پس ذوالقرنین یک ایده کلان دارد، ایده توحید؛ ایده خداگرایی و خداباوری ولی وقتی وارد جامعه می شود، مسافرت می کند، به هر منطقه ای می رود اولویت آن جا را در نظر می گیرد.

حالا حوزه علمیه را ما می گوئیم تحول پیدا کند یعنی این، یعنی شما مبتنی بر مثلاً تفکر توحیدی که باید این را در عرصه های مختلف باز کنید یعنی بگوئید خانواده توحیدی چطور است؟ اقتصاد توحیدی چطور است؟ حکومت توحیدی

چطوری است؟ تعلیم و تربیت توحیدی، اصلاً علم توحیدی چطور است، این ها را باز کنید، حالا باید بیاوید بگوئید که الآن مسئله دنیا چیست؟ الآن اولویت دنیا چیست؟ مثال می زنیم، فرض کنید الآن بگوئیم که مسئله ما نجات سیاسی مردم دنیا از دست نظام سلطه هست؛ یعنی بگوئیم که الآن مشکل دنیا نظام سلطه هست به رهبری آمریکا، مشکل منطقه وجود یک غده سرطانی است به نام رژیم صهیونیستی، حالا طرح نجاتان را بدهید. این می شود نگاه راهبردی، یعنی شما همه را خلاصه می کنید، می گوئید الآن یک دانه اولویت ما داریم نمی شود شما هفت صدتا اولویت داشته باشید، پنج هزارتا اولویت داشته باشی، این طوری نمی شود؛ این را راهبردی نمی گویند.

ببینید امام خمینی چه کار کرد؟ امام خمینی گفت مسئله ما توحید است، خیلی خوب؛ بعد گفت الآن در شرایط کنونی جامعه ایران مسئله ما نجات سیاسی مردم از شر این استبداد است، ما باید حکومت اسلامی تأسیس کنیم. در این خاطرات احمد احمد هست، می گوید ما رفتیم خدمت امام و ۳۲ کتاب تبلیغ مسیحیت برای امام بردیم، گفتیم ببینید آقا، مسیحیت همه جا را دارد می گیرد. می گوید ما یکی یکی این ها را از گونی درآوردیم، همان اوایل دهه چهل که هنوز

امام در قم بود، می گوید خیلی هم با سختی رفتیم پیش امام، چون تحت نظر بود؛ می گوید این ۳۲ تا را که گفتیم امام گفت دو تای دیگر هم هست؛ می گوید ما خیلی خوشحال شدیم، گفتیم پس امام دیگر الآن شدیداً حمایت می کند، می گوید امام فرمود و لکن مسئله ما الآن این نیست، شما ببینید که چه شده است که در ایران ما این ها می تواند بیایند تبلیغ کنند و مسیحیت را ترویج بدهند. یک عده دیگری بودند که اولویت شان شده بود مبارزه با بهائیت؛ یک عده دیگر بودند اولویت شان شده بود مبارزه با مشروب فروشی ها. کسانی بودند که اولویت شان بود مبارزه با مارکسیسم، شما از امام ببینید دو تا صفحه مطلب در مبارزه با مارکسیسم نمی بینید که ایشان بگویند مسئله الآن ما مارکسیسم است. متنوع بودند، یعنی گروه های مختلف هر کدام فکر می کردند اولویت شان یک چیز است؛ یک اولویت های خرد. آن ها هم مسئله بود نه این که نبود، واقعاً هم مسئله بود ولی امام آمد گفت نه، ما یک اولویت داریم، شاه باید برود و برای این راه حل ارائه کرد، ولایت فقیه، حکومت اسلامی. بعد هم آمد گفت که آمریکا شیطان بزرگ است، صدام هم که به ایران حمله می کند نمی گوید مسئله ما صدام است، می گوید مسئله آمریکاست، این شیطان های خرد همه

وصلند به آن شیطان بزرگ، آن شیطان بزرگ است، آن است که پشت سر این ها هست، پس وقتی اولویت معلوم شد که در مقیاس جهانی چیست، بعد همان می آید در مقیاس منطقه ای خودش را تعریف می کند، همان می آید در مقیاس ملی هم خودش را تعریف می کند، یعنی شما ببینید که، چون در قرآن کریم می گوید که از همان اول که انسان خلق می شود، می گوید انسان تو یک دشمن داری، اولویتت باید این باشد که خودت را تقویت کنی، یک مصونیت سازی ایجاد بکنی که این دشمن نتواند بر تو غلبه کند، دشمن را نمی توانی از بین ببری، انسان نمی تواند ابلیس را از بین ببرد، از رسول الله ﷺ پرسیدند، آقا شما هم شیطان دارید؟ گفت بله، ولی شیطان من به دست من ایمان آورده است، من را نمی تواند وسوسه کند، فریب بدهد، من شیطانم را کنترل کردم، ببینید دشمن را که نمی شود از بین برد، آن هست، اصلاً دار دنیا همین است، دار این دوستی ها و دشمنی هاست؛ ولی می توانیم کاری بکنیم که دشمن نتواند بر ما غلبه کند؛ لذا فرمود: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، خودتان را قوی کنید. این که مقام معظم رهبری مکرر می فرمایند که خودتان را قوی کنید، کشور را باید قوی کنید. العِلْمُ سُلْطَانٌ، علم قدرت است؛ هر کسی که خودش را به علم مجهز کند به قدرت می رسد. هر

کسی که خودش را مجهز بکند به اخلاق و تهذیب نفس بکند، به قدرت می‌رسد، این هم مسئله دومی است که ما گرفتارش شده ایم؛ من تعبیر می‌کنم به شبه تحول، شبه راهبرد، یعنی ما بعضی اوقات توهم راهبرد داریم، یعنی کارمان با رویکردهای انبیای الهی وقتی نگاه می‌کنیم خود رویکرد امام، خود رویکرد رهبری، این‌ها چطوری به اولویت‌ها نگاه می‌کنند؟ باید اولویت‌هایمان معلوم باشد، اولویت‌هایمان را هم عرض کردم نمی‌تواند زیاد باشد، مثل سیاست‌ها، ببینید ویژگی سیاست‌ها این است که باید کم باشد، وقتی سیاست زیاد می‌شود دیگر سیاست نیست؛ یعنی سیاست باید جزو جان افراد باشد یعنی همه بدانند. امام ره در اوایل کتاب شرح حدیث جنود عقل و جرح می‌گوید که من از مباحث علمی پیچیده و این‌ها صرف‌نظر می‌کنم وارد مباحث علمی نمی‌شوم تا عموم بلکه عوام نیز از این اثر بهره‌مند شوند. می‌خواهد جنود عقل تبدیل شود به فرهنگ عمومی، این یک راهبرد است؛ ما عقلانیت‌ها را بیاوریم ارتقا بدهیم حالا اگر راهبردها زیاد باشد، سیاست‌ها زیاد باشد، این توهم رویکرد راهبردی خواهد بود، دیگر آن چیزی که باید باشد نیست. الان در بحث کنترل جمعیت ببینید. این کنترل جمعیت چون مطابق با رویکرد دشمنان ما به مسئله جمعیت بود؛ یعنی

ما آن‌جا یک سیاستی در پیش گرفتیم که آن‌ها هم موافق بودند، نظام جهانی هم موافق بود، آمریکایی‌ها هم موافق بودند و این‌ها با ذوق و شوق فراوان آمدند سراغ ما که در این جهت کمک‌تان می‌کنیم. بیایید این هم روش‌هایش، همه جور کمک می‌کنیم. این را این قدر در تاروپود جامعه ما خوب پیش بردند که الآن سال‌هاست که مقام معظم رهبری فرمودند که این درست نیست، این اشتباه است، باید برگردیم از این، هر کاری می‌کنیم و مسئولان می‌کنند و همه دنبالش هستند باز می‌بینند که هم‌چنان سیاست‌ها در جهت کنترل جمعیت تشویقی است، یعنی باز یک جایی یک چیزی را می‌بینند مانده است. این با حقوق مردم گره خورده است، با بیمه شان گره خورده، با سیاست‌های دارویی ما گره خورده، با کتاب درسی ما گره خورده، این است که می‌شود سیاست و اولویت. برای مثال، قرآن کتاب راهبردی ماست. اگر آمدیم گفتیم که در راهبرد می‌خواهیم به پیامبر اعظم اسلام صحه اقتدا کنیم، خوب پیامبر اسلام نقشه راهبردی‌اش قرآن کریم بوده است. بنابراین قرآن را باید وارد همه عرصه‌ها بکنید. یعنی زبان سخن گفتن‌تان بشود قرآنی، سیاست‌گذاری‌تان بشود قرآنی، البته وقتی می‌گوییم قرآن، طبیعتاً یعنی از مکتب اهل بیت هم در تفسیر و تبیین

خودش استفاده می‌کنیم. تا زمانی که تفکر ما راهبردی شود، اسناد راهبردی مان برای ما می‌شوند درجه یک. باید تلاش بکنیم آن تفکر راهبردی را ترویج کرده و برایش زمینه‌سازی هم بکنیم، چنان که برای نمونه، حضرت امام وقتی بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کند می‌گوید که حالا طلاب جوان باید این بحث را ادامه بدهند، آن را بازش کرده و بسط دهند، یعنی این بحث باید بسط پیدا کند، ترویج و گفتمان‌سازی شود، اگر این اتفاق نیفتد باز آن تفکر راهبردی معطل می‌ماند.